

## بررسی معانی محتمل در آیه «لاتأكلوا اموالکم بینکم بالباطل»

بحث در مورد مشروعیت شرطی بود که در قرارداد آتی دو طرف متعهد می شدند وجه تضمینی را نزد کارگزار یا ائاق پایاپای بگذارند و او هم وکیل می شد که در صورت نیاز مثل نکول یک طرف، آن وجه را در اختیار طرف دیگر قرار دهد.

نظر بدوی: این شرط نیز مثل سایر شروط تحت عموم «المؤمنون عند شروطهم» قرار دارد فلذا لازم الوفاء می باشد.

✓ اشکال اول پیرامون غرری بودن این شرط بود که بررسی شود و جواب داده شد.

✓ اشکال دوم در مورد مخالف کتاب بودن و تحلیل حرام بودن این شرط بود، یعنی این شرط مخالف آیه کریمه «لاتأكلوا

اموالکم بینکم بالباطل» می باشد؛ فلذا به بررسی معنای آیه پرداختیم و احتمالاتی مطرح شد:

• **احتمال اول:** اکل مال به باطل یعنی اکل مال به سبب باطل و از آن جایی که شرط یکی از اسباب عرفیه و شرعیه است، فلذا طبق این معنا اشکال وارد نیست و اصل شرط، سبب باطل نیست (البته الان کاری به محتوای شرط نداریم و اصل خود اشتراط را بررسی می کنیم) و در این جهت فرقی ندارد که شرط در ضمن همین قرارداد آتی باشد یا در ضمن عقد دیگر مثل بیع مستقل.

• **احتمال دوم:** اکل مال به باطل یعنی بلاعوض و در مقابل هیچ؛ در این معنا دو صورت فرض می شود:

❖ **اگر شرط ضمن قرارداد آتی باشد:** این شرط مصداق آیه می شود زیرا در مقابل این شرط عوضی قرار

ندارد و صرفاً دو طرف تعهدی داده اند و شرطی ضمن آن شده است که پولی به طرف دیگر داده شود، در

صورتی که در مقابل این وجه، عوضی قرار ندارد، فلذا اشکال وارد می شود.

❖ **اگر شرط ضمن عقد دیگری مثل بیع، منعقد شود:** مثل اینکه در ضمن عقد خرید و فروش «خودکار» شرط

می کنند که ۱۰۰ میلیون را در اختیار کارگزار بگذارند.

**نظر بدوی** این است که در این صورت مشکل فرض قبل مطرح نیست و این وجه، بلا عوض نمی باشد،

چون این شرط ضمن عقد بیع، هر چند قسمتی از ثمن نیست - و ما نمی پذیریم که للشرط قسط من الثمن -

ولی طرف دیگر روی این شرط و عوض و معوض مجموعاً محاسبه کرده و این شرط را قبول کرده است،

پس اینگونه نیست که این شرط بلا عوض باشد بلکه در کم و زیاد کردن ثمن تأثیر داشته است.

به طور مثال وقتی که جنسی را به ارزش یک میلیون می خواهیم بفروشیم ولی چون می خواهیم ضمن آن

عقد شرط کنیم که یک ماه به فلانی خدمت کند، به خاطر آن شرط، از ثمن کم می کنیم هر چند ثمن در

مقابل شرط قرار نگرفته باشد و ثمن در مقابل مثن است ولی آن شرط در کم کردن ثمن تأثیر دارد، در

این فرض این خدمت به فلان شخص بلا عوض نیست و عرفاً اکل مال به باطل نیست.

**نظر نهایی** این شد که این مطلب در جایی صحیح است که شرط نقشی در بیع و آن عقدی که ضمن آن،

شرط آمده است، داشته باشد ولی در بحث قرارداد آتی و وجه تضمین، بیع دومی که واقع می شود و شرط

ضمن آن قرار می گیرد در واقع مقصود اصلی نیست بلکه برای تصحیح شرط است و خودش مطلوبیت

نفسی ندارد فلذا اینگونه نیست که اگر این شرط نبود قیمت خودکار چندین برابر باشد و من به خاطر این

شرط از قیمت خود کار کم کرده باشم بلکه این بیع تنها بهانه‌ای بود برای شرعی کردن شرط. پس تا زمانی که عقد دوم صوری باشد و مقصود بالاصاله نباشد - که در قرار داد آتی این گونه است و عقد دوم تنها برای فرار از این است که شرط، شرط ابتدایی نباشد- و این شرط نقشی در عقد بیع دوم نداشته باشد، این شرط اکل مال به باطل است چون اکل مال و گرفتن این وجه در مقابل هیچ می‌باشد. البته از همین مطلب نیز می‌شود ترقی کرد و قائل شد که حتی شرطی که در عقدهای مقصود بالاصاله می‌باشد و به خاطر آن‌ها از ثمن کم می‌شود، نیز اکل مال به باطل است و در آن موارد نیز در مقابل شرط عوضی قرار ندارد، فلذا جای بحث دارد که اطلاق «المومنون عند شروطهم» شامل آن موارد می‌شود یا خیر؟ و این شمول مطلب مسلم و مفروضی نیست.

پس طبق معنای محتمل دوم، این شرط مصداق اکل مال به باطل است و اشکال وارد است. شاید بتوان گفت هیچ یک از دو معنای قبلی مراد نیستند و معنای سوم مراد است - که مؤیداتی هم دارد که خواهد آمد -:

● **احتمال سوم:** معنای عامی مراد است که شامل این دو احتمال قبلی و مصادیق دیگر می‌شود و آن معنا عبارات است از «مال به ناحق خوردن» چه به سبب باطل باشد و چه در مقابل هیچ باشد و چه جایی که حتی سبب شرعی است ولی چون پول ناحق است از مصادیق آیه بشمار آمده است مثل روایت زیر که به این آیه استناد کرده است برای جایی که شخصی با اینکه بدهکار است - و به سبب شرعی بدهکار شده است - می‌خواهد در مال خودش برای خود و خانواده‌اش تصرف کند؛ این که پول مردم را نمی‌دهد مصداق پول ناحق خوردن شمرده شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدَةَ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الرَّجُلِ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْءُ يَتَّبَعُ بِهِ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ أَيْطَعُهُ عِيَالَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِمَيْسَرَةٍ يَفْضِي دَيْنَهُ أَوْ يَسْتَقْرِضُ عَلَيَّ نَفْسَهُ فِي خُبْتِ الزَّمَانِ وَشِدَّةِ الْمَكَاسِبِ أَوْ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ قَالَ يَقْضِي بِمَا عِنْدَهُ دَيْنَهُ وَلَا يَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ إِلَّا وَعِنْدَهُ مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ حُقُوقَهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ الْحَدِيثُ.<sup>٤</sup>

پس هر جا عرفاً پول ناحق خوردن صدق کند، اکل مال به باطل است و از آن جایی که این نحوه شرط و مالی که از این طریق به شخص می‌رسد چون بدون هیچ کار و یا عوضی پول به شخص می‌رسد، پول زور و به ناحق می‌باشد و حتی خود طرفین هم می‌دانند این پول به ناحق است ولی کسی که پول را می‌دهد چاره‌ای ندارد و دستش بسته است، پس اشکال وارد است و این شرط وجه تضمین - چه در ضمن عقد دیگری باشد یا ضمن خود قرارداد آتی - مخالف کتاب است فلذا باطل است.

## بیان مؤیدات برای معنای محتمل سوم (معنای اعم)

در جلسه قبل به بیان مؤیداتی پرداختیم که احتمال سوم را تقویت می‌کردند، البته نمی‌گوییم ادله و می‌گوییم مؤید چون ممکن است کسی

١ (٤) - الکافی ٥ - ٩٥ - ٢، و آورد ذیلہ فی الحدیث ٥ من الباب ٢ من هذه الأبواب، و قطعة منه عن السرائر فی الحدیث ١ من الباب ٧ من أبواب المستحقين للزكاة.

٢. چون احمد بن محمد جمیعاً است، سهل مشکلی ندارد.

٣ (٥) - فی الفقیه ظہرہ (ہامش المخطوط).

٤ (٦) - النساء ٤ - ٢٩.

در این روایات احتمال خصوصیت مورد در روایت را بدهد، فلذا دلیل نمی‌گوییم، از آن مؤیدات، چهارگروه بیان شدند:

۱. روایات باب جعاله یا اجاره
۲. روایت باب «بیع عربون»
۳. روایت مربوط به اقاله همراه با وضعه
۴. روایت در باب علت تحریم ربا

### گروه پنجم: روایت مربوط به باب مضاربه

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنِ رَجُلٍ أَخَذَ مَالًا مُضَارَبَةً أَيْحِلُّ لَهُ أَنْ يَعْينَهُ غَيْرَهُ بِأَقْلٍ مِمَّا أَخَذَ قَالَ لَا.

#### بررسی دلالتی:

کسی با کسی عقد مضاربه منعقد کرده است، از امام سؤال شده است که آیا در این حالت جایز است که این پول را به کسی دیگر بدهم تا با قیمت کمتری این کار را انجام دهد و به من بدون هیچ زحمتی، سود برسد؟ امام می‌فرمایند: این کار جایز نیست. وجه آن نیز این می‌باشد پولی که به شما رسیده است ناحق است زیرا کسی دیگر پول داده و کسی دیگر کار را انجام می‌دهد و شما بدون هیچ عوض و کاری پول به دست آورده‌اید.

فلذا روایت ظهور در این مطلب دارد که اگر فعالیتی انجام می‌داد یا با دیگری به همان قیمت، مضاربه می‌بست، اشکالی نداشت. محقق حلی نیز در شرایع طبق مضمون این روایت فتوا داده‌اند:

إذا قارض العامل غيره فإن كان ياذنه و شرط الربح بين العامل الثاني و المالك صح و لو شرط لنفسه لم يصح لأنه لا عمل له.

#### بررسی سندی:

علی القاعده مقصود از ابو جعفر «علیه السلام»، امام جواد «علیه السلام» می‌باشد.

این روایت را صاحب وسایل مستقیماً از کتاب نوادر أحمد بن محمد بن عیسی الاشرعی نقل کرده است نه از کتب اربعه، فلذا سوال می‌شود که آیا طریق صاحب وسایل به این کتاب و سایر کتب قدماء، طریق واقعی بوده است و به نسخه‌ی خاصی از آن کتب دسترسی داشته است یا اینکه طریقتشان صرفاً تشریفاتی بوده است و همان نسخه رایج و موجود در بازار در اختیار ایشان بوده است؟

✓ بعضی از بزرگان معتقدند که این طریق، واقعی است:

- أحمد بن محمد بن عیسی ثقة است.
- پدرشان هم حتی اگر توثیق خاص نداشته باشد ولی «وجه من وجوه الاشرعیین».

فلذا این روایت یا «حسنه» است یا «صحیحه» است.

✓ اگر قائل شدیم که طریق صاحب وسایل که در خاتمه وسایل بیان شده است، تشریفاتی است - که شواهد فراوانی بر این

مطلب داریم - و مثل طرق ما به کتب قدماء می‌باشد و سماع و قرائت و یا استنساخ از نسخه‌ای خاص در میان نبوده است و تنها

۱) (۶) - نوادر أحمد بن محمد بن عیسی - ۱۶۳ - ۴۲۲.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۲۹.

۳. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۲ ص ۱۱۵.

یک اجازه کلی در میان شاگرد و استاد بوده است تا زمان علامه حلی - که نوعاً تا آن زمان طرق تشریفاتی بوده است - این:

روایت حجت نیست.

ولی در هر صورت ما این روایت را به عنوان مؤید ذکر می کنیم.

## گروه ششم: روایات باب اجاره

### روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أُسْتَأْجَرَ الرَّحَى وَحَدَّهَا ثُمَّ أُؤَاجِرَهَا بِأَكْثَرِ مِمَّا اسْتَأْجَرْتُهَا إِلَّا أَنْ أُحْدِثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ أُعْرَمَ فِيهَا عُرْمًا.

۲

امام صادق علیه السلام من بدم می آید که آسیابی را اجاره کنم و بدون این که در آن تغییری بدهم، آن را بیش از آن مقدار که اجاره کرده ام، اجاره بدهم.

ممکن است کسی بگوید این روایت دال بر حرمت نیست ولی ما در حد مؤید می خواهیم از این روایت استفاده کنیم.

### روایت دوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ اسْتَأْجَرَ مِنَ السُّلْطَانِ مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ بِدِرَاهِمِ مِائَةٍ أَوْ بِطَعَامٍ مُسَمًّى ثُمَّ أَجَرَهَا وَ شَرَطَ لِمَنْ يَزْرَعُهَا أَنْ يُقَاسِمَهُ النِّصْفَ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ وَ لَهُ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ فَضْلٌ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ إِذَا حَفَرَ لَهُمْ نَهْرًا أَوْ عَمِلَ لَهُمْ شَيْئًا يُعِينُهُمْ بِذَلِكَ فَلَهُ ذَلِكَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ اسْتَأْجَرَ أَرْضًا مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ بِدِرَاهِمِ مِائَةٍ أَوْ بِطَعَامٍ مَعْلُومٍ فَيُؤَاجِرُهَا قِطْعَةً قِطْعَةً أَوْ جَرِيئًا جَرِيئًا بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ فَيَكُونُ لَهُ فَضْلٌ فِيمَا اسْتَأْجَرَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ لَا يُنْفِقُ شَيْئًا أَوْ يُؤَاجِرُ تِلْكَ الْأَرْضَ قِطْعًا عَلَى أَنْ يُعْطِيَهُمُ الْبَذْرَ وَ النَّفْقَةَ فَيَكُونُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَضْلٌ عَلَى إِجَارَتِهِ وَ لَهُ تَرْبَةُ الْأَرْضِ أَوْ لَيْسَتْ لَهُ فَقَالَ لَهُ إِذَا اسْتَأْجَرْتَ أَرْضًا فَأَنْفَقْتَ فِيهَا شَيْئًا أَوْ رَمَمْتَ فِيهَا فَلَا بَأْسَ بِمَا ذَكَرْتَ.

۴

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ  
و رَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا وَ اقْتَصَرَ عَلَى الْمَسْأَلَةِ الثَّانِيَةِ وَ زَادَ وَ لَا بَأْسَ أَنْ يَسْتَكْرِى الرَّجُلُ أَرْضًا بِمِائَةِ دِينَارٍ فَيُكْرِى بَعْضَهَا بِخَمْسَةِ وَ

۵

تِسْعِينَ دِينَارًا وَ يَعْمُرُ بَقِيَّتَهَا .

۷ ۶

وَ رَوَاهُ فِي الْمَقْنَعِ كَذَلِكَ .

۱ (۶) - الفقيه ۳ - ۲۳۵ - ۳۸۶۴.

۲ . وسائل الشيعة ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۱۲۴.

۳ (۵) - الكافي ۵ - ۲۷۲ - ۲.

۴ (۱) - التهذيب ۷ - ۲۰۳ - ۸۹۶.

۵ (۲) - الفقيه ۳ - ۲۴۸ - ۳۹۰۲.

۶ (۳) - المقنع - ۱۳۱.

۷ . وسائل الشيعة ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۱۲۷.

پس در این روایت نیز شرط کرده است که کاری در آن مال مستأجره انجام داده باشد تا سودی که می‌گیرد بلا عوض و نابه حق نباشد.

### روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا اسْتَأْجَرَ دَارًا بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ فَسَكَنَ ثَلَاثِيهَا وَاجْرَ ثَلَاثَهَا بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ وَلَا يُؤَاجِرُهَا بِأَكْثَرَ مِمَّا اسْتَأْجَرَهَا بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَدِّثَ فِيهَا شَيْئًا.

### روایت چهارم

٢٤٢٩٤ - ٤ - وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَسْتَأْجِرُ الدَّارَ ثُمَّ يُؤَاجِرُهَا بِأَكْثَرَ مِمَّا اسْتَأْجَرَهَا بِهِ قَالَ لَا يَصْلَحُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُحَدِّثَ فِيهَا شَيْئًا.

### روایت پنجم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ أَبَاهُ كَانَ يَقُولُ لَا بَأْسَ أَنْ يَسْتَأْجِرَ الرَّجُلُ الدَّارَ أَوْ الْأَرْضَ أَوْ السَّفِينَةَ ثُمَّ يُؤَاجِرُهَا بِأَكْثَرَ مِمَّا اسْتَأْجَرَهَا بِهِ إِذَا أَصْلَحَ فِيهَا شَيْئًا.

### روایت ششم

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى مَرَاعِي يَرَعِي فِيهِ بِخَمْسِينَ دِرْهَمًا أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ فَأَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ مِنْ يَرَعِي فِيهِ وَ يَأْخُذَ مِنْهُمْ الثَّمَنَ قَالَ فَلْيَدْخُلْ مَعَهُ مِنْ شَاءَ بَعْضُ مَا أُعْطِيَ وَ إِنْ أَدْخَلَ مَعَهُ تِسْعَةَ وَ أَرْبَعِينَ وَ كَانَتْ غَنَمُهُ بِدِرْهَمٍ فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ هُوَ رَعَى فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَهُ بِشَهْرٍ أَوْ شَهْرَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ يَبِينَ لَهُمْ فَلَا بَأْسَ وَ لَيْسَ أَنْ يَبِيعَهُ بِخَمْسِينَ دِرْهَمًا وَ يَرَعِي مَعَهُمْ وَ لَا بِأَكْثَرَ مِنْ خَمْسِينَ وَ يَرَعِي مَعَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ عَمَلَ فِي الْمَرَعَى عَمَلًا حَفَرَ بَثْرًا أَوْ شَقَّ نَهْرًا أَوْ تَعْنَى فِيهِ بَرِضًا أَصْحَابِ الْمَرَعَى فَلَا بَأْسَ بِبَيْعِهِ بِأَكْثَرَ مِمَّا اشْتَرَاهُ لِأَنَّهُ قَدْ عَمَلَ فِيهِ عَمَلًا فَبِذَلِكَ يَصْلَحُ لَهُ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ

١ (٧) - الكافي ٥ - ٢٧٢ - ٤، و التهذيب ٧ - ٢٠٩ - ٩١٩.

٢. وسائل الشيعة؛ ج ١٩؛ ص ١٢٩

٣ (١) - الكافي ٥ - ٢٧٣ - ٨، و التهذيب ٧ - ٢٠٤ - ٨٩٩

٤. وسائل الشيعة، ج ١٩، ص: ١٣٠

٥ (٦) - التهذيب ٧ - ٢٢٣ - ٩٧٩.

٦. وسائل الشيعة؛ ج ١٩؛ ص ١٢٩.

٧ (٤) - الكافي ٥ - ٢٧٣ - ١٠.

٨ (٥) - في المصدر - مرعي. (مرتع، چراگاه حیوانات)

٩ (٦) - في الفقيه - معه (هامش المخطوط).

١ (١) - التهذيب ٧ - ٢٠٤ - ٩٠١.

رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ إِلَّا أَنَّهُ تَرَكَ مِنْ قَوْلِهِ فَلَا بَأْسَ إِلَيَّ قَوْلَهُ فَلَا بَأْسَ وَ تَرَكَ قَوْلَهُ وَ لَا بِأَكْثَرَ مِنْ خَمْسِينَ .

روایات دیگری هم مؤید این مطلب داریم و به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.

از مجموع این روایات نتیجه می‌گیریم که شارع مقدس با این روش مخالف است که انسان پولی را بدون عوض و به ناحق به دست بیاورد.

**نتیجه:** فلذا آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» دلالت دارد که هرکاری که به نحوی عرفاً صدق کند که مال مردم را به ناحق می‌خورید، آن کار جایز نیست، فلذا این شرط وجه تضمین نیز اشکال پیدا می‌کند.

### بحث بعدی: مفسد بودن شرط فاسد

بنابر این فرض که شرط وجه تضمین باطل باشد و اشکال داشته باشد، سوال می‌شود آیا این شرط فاسد که به خاطر خلاف شرع بودن، فاسد است - نه به علل دیگر همچون غیرمقدور بودن یا خلاف مقتضای عقد بودن و... - مفسد و مبطل عقد نیز هست یا اینکه اصل قرارداد آتی صحیح است و هنوز تعهدها سر جای خود باقی هستند؟

#### قول اول:

برخی فرموده‌اند که اگر شرط خلاف شرع بود، بما هو خلاف شرع سبب بطلان عقد می‌شود و بر این مطلب ادله‌ای اقامه کرده‌اند ولی هیچ‌یک از ادله آنان کافی و وافی برای اثبات مدعی نیست.

#### قول دوم (نظر استاد):

عقد صحیح است و شرط فاسد، مفسد عقد نیست.

#### دلیل اول: عمومات

مقتضای اصل اولی این است که این عقد صحیح باشد زیرا مشمول ادله اوفوا بالعقود است و این شرط هرچند ضمن عقد بوده است ولی بطلان آن سبب نمی‌شود که دیگر عقد، عقد نباشد، چون این شرط جزء عقد نبوده بلکه شرط ضمن عقد بوده است، اگر شرط جزء عقد باشد با بطلان شرط، دیگر عقدی باقی نمی‌ماند که اوفوا بالعقود شامل آن بشود.

#### دلیل دوم: روایات بخصوصه

علاوه بر دلیل اول، ادله خاصه‌ای داریم که شرط فاسد، مفسد عقد نیست که در کلمات شیخ اعظم و سایرین ذکر شده است.

یکی از آن روایات، روایت زیر می‌باشد که داری سند صحیح می‌باشد:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ بَرِيرَةَ كَانَتْ عِنْدَ زَوْجِ لَهَا وَ هِيَ مَمْلُوكَةٌ فَاشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَأَعْتَقَتْهَا فَخَيْرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص إِنْ شَاءَتْ تَقْرُّ عِنْدَ زَوْجِهَا وَ إِنْ شَاءَتْ فَارْقَتْهُ وَ كَانَ مَوَالِيهَا الَّذِينَ بَاعَوْهَا اشْتَرَطُوا وَلَاءَهَا عَلَى عَائِشَةَ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ وَ صَدَّقَ عَلَى بَرِيرَةَ بِلَحْمٍ فَأَهْدَتْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَلَّقَتْهُ عَائِشَةُ -

۱) (۲) - الفقيه ۳ - ۲۳۵ - ۳۸۶۳.

۲) وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۱۳۰.

۳) (۲) - الفقيه ۳ - ۱۳۴ - ۳۴۹۷.

وَقَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَاللَّحْمُ مُعَلَّقٌ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا اللَّحْمِ لَمْ يُطْبَخْ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص صَدَقَ بِهِ عَلَيَّ بَرِيرَةَ - وَأَنْتَ لَا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَ لَنَا هَدِيَّةٌ ثُمَّ أَمَرَ بِطَبْخِهِ فَجَاءَ فِيهَا ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ.<sup>۱</sup>

بریره کنیزی است که با غلامی ازدواج کرده است، عایشه بریره را از صاحبش خرید و آزاد کرد، پس بریره آزاد شد در حالی که شوهرش مملوک است و حکم کنیزی که آزاد می‌شود و شوهرش هنوز عبد است، این است که مخیر است با شوهر قبلی اش باشد یا نباشد، فلذا پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» او را مخیر کردند.

وقتی صاحبان کنیز او را به عایشه می‌فروختند، در ضمن بیع شرط کردند که ولاء عتق این کنیز با ما باشد - نه با شخصی که او را آزاد می‌کند - و عایشه این شرط را قبول کرد، در حالی که این شرط فاسد است و پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» فرموده‌اند که ولاء عتق از برای معتق است.

ولی در اینجا که شرط برخلاف شرع بود و پیامبر آن را ابطال کردند، بیع را ابطال نفرمودند و به بیع ترتیب آثار دادند و مثلاً او را مخیر کردند و سایر آثاری که در روایت ذکر شده است را نیز بر آن بیع حمل کرده‌اند.

پس شرط خلاف شرع، مفسد عقد نیست.

### اشکال اول به قول دوم:

هر کسی که شرط می‌کند به این معنا است که بخشی از ثمن را به خاطر شرط پرداخت می‌کند فلذا «للشرط قسط من الثمن» پس بخشی از ثمن در مقابل شرط قرار دارند و با بطلان شرط، مقدار مانده‌ی از ثمن که در مقابل کالا - مبیع و مثنی - قرار دارد مجهول می‌شود یعنی در اصل عقد، ثمن مجهول می‌شود فلذا عقد نیز باطل است.

### جواب اول:

کبرای شما اشکال دارد و این گونه نیست که للشرط قسط من الثمن پس بخشی از ثمن در مقابل شرط قرار ندارد، نقش شرط در معامله، داعویت است نه اینکه طرف معامله باشد و بخشی از ثمن در مقابلش باشد بلکه تنها داعی بر این مطلب است که مثلاً طرف معامله با حساب و کتاب، مقداری از ثمن را با توجه به شرط کم کند و ثمن تنها در مقابل مثنی است و شرط تنها ضمن عقد قرار دارند و چیزی از ثمن در مقابل آن قرار ندارند.

### جواب دوم:

کبرای شما در مانحن فیه منطبق نمی‌شود زیرا که در بحث ما:

✓ اگر این شرط ضمن عقد قرارداد آتی باشد، اصلاً ثمن و مثنی وجود ندارد بلکه صرفاً دو تعهد و دو شرط از طرف متعاهدین است که ربطی به یکدیگر ندارند و بطلان شروط ضربه‌ای به صحت تعهدات نمی‌زند فلذا حتی بر فرضی که کبرای شما را بپذیریم، در این فرض تطبیق نمی‌شود.

✓ اگر این شرط ضمن عقد دیگری باشد، می‌گوییم که در جایی کبری صادق است که شرط داعی بشود بر اینکه به خاطر آن

۱ (۳) - فی نسخة - فجرت (هامش المخطوط).

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۳؛ ص ۶۵.

شرط، مقداری از ثمن را کم کنند و فروشنده ارزان تر بفروشد ولی در بحث ما این شرط ضمن عقد دیگر، تنها بهانه‌ای بوده است که شرط ضمن عقد را تصحیح کنند، نه اینکه با این شرط مقداری از ثمن در عقد دوم را کم کنند، فلذا این شرط در عقد دوم و ثمن آن هیچ نقشی ندارد.

علاوه بر اینکه حتی اگر کسی بگوید این شرط در عقد دوم تأثیر دارد، جواب می‌دهیم در این جا دو شرط داریم یکی از طرف متعهد به فروش و دیگری از طرف متعهد به خرید و وقتی شروط باطل شدند همین شروط که در مقابل هم قرار دارند باطل می‌شوند فلذا چیزی از ثمن و مثن کم و زیاد نمی‌شود، بلکه چون شرط در مقابل شرط بوده است و هر دو طرف مشروط له و مشروط علیه هستند، همین شرطها باطل می‌شود و تأثیری بر ثمن نمی‌گذارد تا ثمن مجهول شود.

### اشکال دوم به قول دوم:

دلیل اوفوا بالعقود نسبت به مجموع مفاد عقد بوده است که قسمتی از این مجموعه نیز شرط ضمن عقد بوده است و هر چند شرط ضمن عقد خارج از عقد است ولی اراده جدی هر کدام از طرفین به این عقد، متعلق به حصه‌ای از این معاوضه شده است یعنی دو طرف متعهد به مطلق معاوضه نشده‌اند بلکه متعهد به معاوضه‌ی مشروط شده‌اند - هر چند قید خارج است ولی این حصه‌خاص مورد معامله و معاهده است - و زمانی که شرط از بین رفت و باطل شد، متعلق اراده که همان معاهده و معامله مشروط باشد، محقق نشده است و آن چیزی که واقع شده است مورد اراده طرفین نبوده است فلذا ما قصداً لم یقع و ما وقع لم یقصداً، برای همین مرحوم شیخ نیز در نهایت می‌فرماید که مسئله مشکل است و مطلب خیلی واضح نیست.

### جواب:

سخن شما در جایی وارد است که وحدت مطلوب داشته باشیم یعنی یک اراده و یک مطلوب داشته باشیم و مطلوب ما فقط آن معاوضه مشروط باشد که در صورتی که شرط محقق نشود، مطلوب و مراد محقق نشده است ولی اگر جایی تعدد مطلوب داشته باشیم دیگر این اشکال وارد نمی‌شود و با باطل شدن یکی از مطلوب‌ها، مطلوب دیگر ضربه‌ای نمی‌بیند و در مانحن فیه این گونه است که ما دو مطلوب داریم یکی اصل معاهده و دیگری شرط وجه تضمین است از آن جایی که آن شرط به خودی خود لازم الوفاء نیست، آن را ضمن عقد قرار می‌دهیم تا لازم الوفاء بشود فلذا در این جا حصه‌ای خاص مقصود نیست بلکه دو مقصود داریم که به دلایلی آن دو را با هم مرتبط کرده‌ایم و با بطلان یکی تنها آن ارتباط از بین می‌رود ولی مقصود اول باقی می‌ماند.

و شاهد بر اینکه شرط ضمن عقد، حصه نیست همان صحیحه حلبی در مورد بریره است زیرا اگر شرط ضمن عقد حصه بود، می‌بایست با بطلان آن، عقد نیز باطل باشد ولی اینگونه نشده است، پس شرط خود مطلوبیت جداگانه دارد نه اینکه ما یک مطلوب داشته باشیم و آن حصه‌ای خاص از مثن باشد.

نکته: تبعی و اصلی بودن، دلیل بر وحدت مطلوب نمی‌شود و هر چند دو مطلوب با همدیگر مرتبط شده‌اند ولی وحدت مطلوب پیدا نمی‌کنیم.

**نتیجه:** بنابر باطل بودن شرط وجه تضمین، ضربه‌ای به صحت اصل قرارداد آتی و آن عقدی که شرط ضمن آن واقع شده است نمی‌خورد و آن‌ها صحیح باقی می‌مانند.



## بحث بعدی: فروش یا واگذاری قرارداد آتی

یکی از مباحث اساسی در قرارداد آتی این است که آیا مشروع است که قبل از رسیدن زمان سر رسید قرارداد آتی را به دیگری واگذار کرد و یا تسویه نقدی انجام بدهیم یا خیر؟

برای جواب به این سوال باید نکات زیر مشخص شود:

- ✓ مقصود کسانی که مصوبه بورس را تنظیم کرده‌اند از این مطلب چیست؟
- ✓ آیا این امور - تعهد - قابل واگذاری به دیگری هستند یا خیر؟
- ✓ واگذاری به این نحوه و به این شکل، صحیح است یا خیر؟ یعنی تعهد را در مقابل پول و عوض می‌شود منتقل کرد یا خیر؟

اول باید مشخص شود که طرفین چه تعهدی کرده‌اند، آنچه که در مصوبه آمده است این است که:

قراردادی است که فروشنده تعهد می‌کند در سر رسید تعیین شده ... به قیمتی که در زمان انعقاد قرارداد تعیین می‌شود، بفروشد و در مقابل خریدار متعهد می‌شود که آن تعداد معین را در سر رسید خریداری کند.

### نکته اول:

فروشنده متعهد می‌شود که کالا را به خریدار بفروشد نه به شخصی دیگر و خریدار متعهد شده است که از فروشنده آن کالا را خریداری نماید.

پس متعهد و متعهد له از هر دو طرف، همین دو فردی هستند که در موقعیت خرید و فروش قرار دارند.

مگر کسی بگوید کسی که در موقعیت فروش قرارداد در قرارداد آتی متعهد شده است که این کالا را بفروشد به این شخص مقابل یا هر شخص دیگری که طرف قرارداد قرار بگیرد ولو با وسائط متعدد - مثل توکیل در وکالت - و همچنین طرف مقابل که تعهد به خرید کالا داده است نه اینکه تعهد داده باشد فقط از همین شخص خریداری نماید بلکه تعهد داده از هر کسی که در نهایت در طرف قرار داد باشد خریداری نماید.

که در این صورت متعهد و متعهد له، همین دو فرد موجود در زمان انعقاد قرار داد نیستند.

ولی در مصوبه اینگونه نیست.

بلکه در مصوبه آمده است که هر دو متعهد شده‌اند که از طرف دیگر خرید نمایند و به طرف دیگر بفروشند.

### نکته دوم:

این تعهد هیچ‌گونه حقی به وجود نمی‌آورد و تنها یک التزام نفسانی است مثل وعده، پس حقی در این جا موجود نشده است.